



# تاتارکا در سده بیستم

## آنتوینی لیهم

### ترجمه فروغ پوریاوری

تاتارکا طی یک مصاحبه و فصل در کتاب "سیاست و فرهنگ" نوشته آنتونین ی. لیهم که مجموعه ای از مصاحبه های اوست با چند تن از متفکران و نویسنده گانی چون میلان کوندرا- واستلاوهاول و ... است و نشر آگاه آن را با ترجمه فروغ پوریاوری منتشر کرده است، نظراتی در مورد شعر و ادبیات بیان کرده که بد نیست بخشی از آن را بخوانیم.

این مصاحبه در تابستان، در بحبوحه آن ژوییه داغ انجام گرفت. یک توفان بزرگ به تازه گی عبور کرده بود و طبق معمول توفان دیگری در راه بود ... اما این همه، این اشتیاق

مردم گفته بودند که بوی عطر می دهند) که تلویحاً دیدگاهی انتقادی نسبت به برخی از جنبه های رژیم بود. سپس به نشر متفکرانه روی آورد و در ۱۹۶۳ رمان کوتاه "صندلی های حصیری" را بر مبنای خاطرات اقامتش در پاریس منتشر کرد. رمان کوتاه دیگری که یک سال بعد به چاپ رسید «اهریمن توافق» هجویه ای تمثیلی درباره نظام استالینیستی بود. او با این که در بعضی از بحث های دوره اصلاحات شرکت کرد، اما نقش مهمی در زنده گی سیاسی ایفا نکرد. او شخصیت بسیار خلاق و پیچیده ای است و بیش از آن که خوشایند توده های مردم باشد مورد توجه روشنفکران چک بوده است.

دومینیک تاتارکا در ۱۰۱۳ به دنیا آمد. در پراگ و پاریس تحصیل کرد و طی جنگ جهانی دوم که در سرزمین زادگاهش اسلواکی به سر می برد، دو کتاب منتشر کرد. او تنها بعد از انتشار سومین کتابش «جمهوری پارسون» که به توصیف زنده گی در حکومت دست نشاندۀ اسلواکی در خلال ۱۹۴۵-۱۹۳۹ می پرداخت، به شهرتی فراگیر دست یافت. در پی این کتاب سه رمان از او منتشر شد که درباره سال های انقلابی بعد از جنگ و ساختن سوسیالیسم در اسلواکی بود. او در کنگره دوم نویسنده گان در ۱۹۵۶ نطقی تمثیلی ایراد کرد (درباره گل های بنفشه ای که اصلاً بو نمی دادند اما به

متقابل به دور هم جمع شدن و حرف زدن از مدت‌ها پیش شروع شده بود. بعد از سخنرانی سارتر در آن سالن پر ازدحام پدید آمد؛ آن موقع بود که برای اولین بار دریافتم چه قدر با هم وجه مشترک داریم و چه قدر خوب همدیگر را درک می‌کنیم. مصاحبه کنونی بارها به تعویق افتاد. فقط گه گاه مدت کوتاهی همدیگر را می‌دیدیم تا چند کلمه حرف بزنیم. در پی انتشار دو رمان اسلواکی او «هریمن توافقی» و «صندلی‌های حصیری» به زبان چک، مشتاق بودم یک بلیط هواپیما به مقصد براتیسلاوا بخرم - فقط برای آن که با تاخیرها و تعویق‌های بیشتری مواجه شوم، خلاصه، این مصاحبه بالاخره در ژوئیه انجام گرفت. (چند روز پیش از عزیمت در خیابان به یوزف نسودابا (نویسنده و روانکاو) برخوردیم. برای یکدیگر تعطیلات خوشی را آرزو کردیم و او یکی از کلمات قصارش را به زبان آورد: «آن‌ها طناب دور گردن‌شان انداختند و راهی تعطیلات شدند».)

من ظهر به دریاچه رسیده بودم؛ دو مینیک تاتارکا غروب آمد. ده روز در پیش رو داشتیم. ده روز وقت داشتیم و با هم حرف زدیم: در اتاق هتل، در کافه کوچک کنار دریاچه روی چمن‌های پارک، بر تخته سنگ‌های سفید فوق العاده در امتداد بستر رودخانه تا آخرین دقیقه آخرین روز حرف زدیم، چون می‌دانستیم که ممکن است دیگر هیچ گاه چنین فرصتی را نداشته باشیم. با وجود این، بسیاری از آن چه در ذهن داشتیم، همچنان ناگفته ماند و گفت و گو به فیلم معطوف شد.

#### .... و شعر

در هر ملتی خالقان حقیقی ادبیات نادرند؛ عملاً قشر ناچیزی از جمعیت را تشکیل می‌دهند. شاعر اگر چه وعظ نمی‌کند، اما باز یک کشیش است. او کشیش مدرن روح است. و اعتبارش در این استعداد شاعرانه است، هر چند که می‌تواند از این استعداد در حوزه‌هایی که تبحر چندانی ندارد استفاده - یا سوء استفاده - کند. من به این موضوع در ارتباط با اهریمن توافقی فکر کرده‌ام: شاعر به عنوان مقام رسمی، به عنوان دبیر حزب. این‌ها دو کار کاملاً متفاوت‌اند. شاعر به اعتبار خود توسل می‌جوید تا جایگاه قدرت اجتماعی خود را سر پا نگه دارد. چنین شرایطی اغلب به سوء استفاده منجر می‌شود؛

چند بار شنیده‌ایم که یک شاعر - سیاستمدار به جلد قلمی پرداخته و از این رهگذر از عمیق‌ترین احساسات خود چشم پوشیده است!

آیا در کشور نویسندگان قدرت سیاسی در اختیار دارند؟ پاسخ مثبت به این پرسش حاکی از آن خواهد بود که نویسندگان ما عمیقاً درگیر سیاست هستند و ابزاری برای اعمال قدرت و امکاناتی برای بیان در اختیار دارند؛ در واقع نویسندگان چک و اسلواک از این جهت به شدت در محدودیت قرار دارند. و با این حال .... شاعر و سیاستمدار. در فرانسه، مردی موفق شد این دو کار را به نحو فوق العاده خوبی با هم تلفیق کند. البته دارم از آندره مالرو حرف می‌زنم، نویسنده بزرگی که درباره سیاست فرهنگی تصور معلوم و مشخصی

داشت و اوضاع و احوال مساعد به او امکان داد این تصور را از قوه به فعل درآورد. به عقیده من، این امر نه فقط برای فرانسه بلکه برای تمام دنیا به نحو چشمگیری سودمند واقع شد. یکی از نمونه‌های تأثیر او غلیان اخیر علاقه به هنرهای تجسمی در سطح جهانی است، که در آن تصورات او نقش مهمی را ایفا کرد. این مالرو بود که می‌گفت مجسمه‌سازی زاده طبع الهی است، پدیدآورنده آثاری است که ثمره کامل‌ترین خود آگاهی و احساسات ما هستند. فرهنگ در معنای گسترده‌تر، مجموعه آثاری است که استحقاق ستایش نوع بشر را دارند.

#### و ادبیات؟

این همه به همان اندازه در مورد ادبیات نیز مصداق دارد. هرگاه ادبیات به تولید شعار فرو کاسته شود، تولید جایگزین آفرینش می‌شود. این فرایند دیگر نه به بیان سرنوشت و شرایط ما در دنیا، بلکه فقط به بیان ارزش‌های انتزاعی می‌پردازد. بی‌تردید دوره‌هایی هم وجود دارد که در آن نسبت به تمام ارزش‌های غیر شخصی به منتها درجه شک دارند. اما هر وقت به تصور "کوندرا" درباره تاریخ فرهنگ ملی مان می‌اندیشیم، کوندرا معنای اصلی و اساسی تاریخ‌مان را به ما یادآور می‌شود. از هنگام شکوفایی دوباره فرهنگی ما، دیدگاهی که توسط کوندرا بیان شد مهم‌ترین بخش خودآگاهی ما بوده است و این در مورد اسلواکی و بوهم نیز مصداق دارد. اگر ما در مورد هیچ چیز دیگری توافق نداشته باشیم، باید در این مورد به توافق برسیم. شاعر بر اینکه قدرت ....

شاعر به عنوان مقام رسمی، به عنوان دبیر حزب. این‌ها دو کار کاملاً متفاوت‌اند. شاعر به اعتبار خود توسل می‌جوید تا جایگاه قدرت اجتماعی خود را سر پا نگه دارد. چنین شرایطی اغلب به سوء استفاده منجر می‌شود

